

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود به مناسبت ذیل مباحث استصحاب، درباره بعضی از اموری که به تعبیر مرحوم نائینی مابین اصل و اماره مرددند که اول آن ها را هم اصالة الید یا قاعده را ایشان متعرض شدند، البته ایشان بعد از تعرض به بیان حقیقتشان به نسبت بین آن ها با استصحاب هم پرداختند یعنی نسبت بین اصالة الید، قاعده ید با استصحاب، عرض کردیم مراد هم از قاعده ید یعنی تصرف یعنی اگر شخصی در چیزی تصرف می کند تصرف او اماره ملکیت یا علامت ملکیت است و اجمالا عرض شد که مرحوم نائینی قاعده ید را جز امارات قرار دادند، طبیعتا تقدم امارات بر اصول در مثل استصحاب کاملا واضح است، البته تقدم امارات بر اصول به مبنای مرحوم آقای نائینی یا مثل مرحوم آقای خوئی و دیگران مبنی است بر حکومت لکن عرض کردیم صاحب کفایه قائل به ورود است و ما هم مطلب دیگری عرض کردیم که توضیحش گذشت. حالا قبل از این نتیجه ای که مرحوم نائینی فرمودند گفتیم که دلیل قاعده ید را در این جا متعرض بشویم، البته بحث بحث اصولی است و قاعده ید در مباحث اصولی عاداتا ذکر نمی شود، عرض کردیم که قواعد فقهیه اصطلاحا مجموعه ای هستند که در مسائل اصولی ذکر نمی شوند، عده ای از اصولیین جدیدا، قدیما در این فکر بودند که عده ای از قواعد مهم قواعد فقهیه را در اصول بیاورند و إلا عاداتا تدریجا در بین اصحاب ما ابتدئا در میان اهل سنت و بعد در اصحاب ما مسائل اصول از قواعد فقهیه جدا شد و عرض کردیم سعی هم شد ضوابطی برای مسائل اصولیه و قواعد فقهیه گفته بشود. در میان اهل سنت مصطلحی که در قواعد فقهیه است بیشتر الاشباه و النظائر است، کتاب هایی دارند با عنوان الاشباه و النظائر این ها قواعد فقهیه هستند، در میان اصحاب ما بیشتر به عنوان همان قواعد مثل کتاب شهید اول القواعد و الفوائد، کتاب مرحوم فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، کتاب مرحوم شهید ثانی تمهید القواعد، و عرض کردیم این کتب اجمالا متأثر به اهل سنت اند و تدریجا مباحث قواعد فقهیه، اخیرا هم کتاب های زیادی به اسم قواعد فقهیه نوشتند، خواهی نخواهی از مسائل اصول جدا شد و حرف بدی هم نیست چون

مسائل اصول قواعد کلی است که در باب شبهات حکمیه بکار برده می شود و قواعد فقیه در باب شبهات موضوعیه بکار برده می شود، به طور کلی تعریف کلیش این طوری است، خود قاعده ید در معرفه الاحکام جایی بکار برده نمی شود، در استنباط تاثیر ندارد، قاعده ید در موضوعات خارجیه است، شخصی اگر تصرف می کند این اماره علامت ملکیت اوست و عرض کردیم مرحوم آقای خوئی در تقریراتشان عبارتی را در فرق بین قاعده فقهی و مسئله اصولی آوردند که کرارا عرض کردیم این فرقی که ایشان نقل فرمودند یک مقداری تسامح دارد یعنی خوب واضح منعکس نشده است و این فرقی است که مرحوم نائینی فرمودند، عبارات آقای خوئی خالی از یک مقدار ابهام نیست، یعنی نمی شود بگوییم تعبیر به تسامح یا تساهل و عرض کردیم عبارت دقیقی را که مرحوم نائینی دارند این است و عرض کردم که من این مطلب را ما از مرحوم آقای بجنوردی شاگرد مرحوم نائینی نقل می کنیم، مرحوم آقای نائینی این طور فرمودند قاعده فقهیه کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنباط استنتاج حکم شرعی فرعی جزئی، این اسمش قاعده فقهیه است، قاعده اصولیه کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنباط یا استنتاج حکم شرعی فرعی کلی، مثل همدیگر هستند فقط آخر این یکی کلی است و آخر آن یکی جزئی است و لذا به طور متعارف در کتب اصول فقه متعرض قواعد فقهیه نمی شوند، البته این پیشنهادی بوده هم جدیداً هم قدیم که بعضی از قواعد فقهیه که کثیر الدوران است و تاثیرگذار است حتی ممکن است در باب استنباط تاثیرگذار باشد مثل حرمة اعانة علی الاثم، این مسائل را در اصول ذکر نکنیم، هنوز به طور رسمی در اصول ما این جا نیفتاده لکن عرض کردیم عملاً این که در خارج واقع شده عده ای از این قواعد فقهیه در آخر بحث استصحاب در خاتمه استصحاب توسط شیخ مطرح شد و این نتیجه اش این شد که این ها محل کلام واقع بشوند و به این بهانه ما مجبور شدیم وارد آن قاعده بشویم. یکیش قاعده ید است، یکیش قاعده فراغ است، قاعده تجاوز است، قاعده اصالة الصحة، قاعده قرعه، عده ای از قواعد که إن شا الله عرض می کنیم، یکی یکی این قواعد را بیان می کنیم این ها در این جا در این مناسبت در ذیل استصحاب متعرض شدند و خوب است، به هر حال ما هم دنبال اصحاب رفتیم، قاعده اولی را که مرحوم شیخ به این مناسبت آورده و بعد بیان نسبت بین او و استصحاب، قاعده ید است، عرض کردیم قاعده ید که انسان کسی را که در چیزی تصرف می کند اجمالاً این به اصطلاح آن را مالک

می داند در این تقریبا شبهه ای نیست، شبهه ای که از قرن دوم قرن فقها مطرح بود شبهه این بود که آیا ما فقط ترتیب آثار ملک می دهیم مثل خرید و فروش یا تصرف یا از او بخریم یا چیزی را به او بفروشیم یا حتی ما می توانیم آثار چیز هایی که تقریبا در شریعت مقدسه به آن ها تاکید در جهت علم شده، دقت بکنید تعبیر من تاکید در جهت علم نه به این معنا که علم موضوعی باشد، اگر علم موضوعی باشد حتی امارات جانشین علم نمی شوند چه برسد به اصول عملیه، مراد از تاکید یعنی تاکید شده که علم طریقی واضحی باشد، علم به نحو طریقت اخذ شده یعنی علم به نحو طریقت است نه این که اخذ شده، عرض کردیم در هر جا که در لسان دلیل حکم روی واقع برود علم آن جا طریقی است، وقتی گفت الخمر نجس، علم در این جا طریقی است، هر جا به طور کلی روی واقع رفت علم طبیعتا طریقی است، علم موضوعی جایی است که تصریح می شود در لسان دلیل، مثلاً معلوم البولیة نجس، معلوم الخمریة حرام، اگر تصریح به علم نشده باشد به طور کلی علم در آن جاها طریقی است، این قاعده کلی کار. آن وقت در باب شهادت چون تاکید شده إذا کان مثل هذا فاشهد و إلا فذع، چون تاکید روی علم شده این بحث از همان قرن های اول، قرن فقها به اصطلاح، قرن اول و دوم قرن فقهاست به اصطلاح، این جا همین بحث مطرح شد که اگر ما دیدیم شخصی فرض کنید بنده در این تسبیح تصرف می کنم می توانم شهادت به ملک بدهم یا نه؟ خوب دقت بکنید! در این که می تواند با او معامله ملک بکند، ازش بخرد، بهش بفروشد این واضح است، نکته بعدی نکته شهادت بود، می توانم شهادت بدهم هذا له؟ چون در مقابل می گفتند که شهادت ندهیم هذا له، شهادت بدهیم به آن چه دیدیم، آن چه دیدیم ایشان در آن تصرف می کند، می گوید آقا ما دیدیم ایشان یک ماهه است این جا می آید و این تسبیح هم دستش است، شهادت ندهیم هذا له، شهادت بدهیم کان یتصرف بهذا، آن شهادت ما، این به خاطر خصوصیتی است که در باب شهادت است، این مسئله مطرح شده از همان اول هم در کتب اهل سنت اقوالی مثل ابوحنیفه و شافعی نقل کردند و مخالفت ها و طبعاً عده ای موافق بودند که می شود شهادت داد، عده ای هم چون می گفتند شهادت باید به آن چیزی باشد که حسی من است، آنی که حسی من است تصرف ایشان است و اما این که ایشان مالک است این حدس است و پیغمبر فرمود إن کان مثل هذا و اشار الی الشمس فاشهد و إلا فذع، با این ترتیب نمی شود شهادت را به خود ملک بدهیم، پس این یک بحثی بود، در این مورد ما یک روایت

در کتاب اصحاب ما داریم، عرض کردیم بابی را که صاحب وسائل. حالا من یک نکته هم راجع به صاحب وسائل عرض بکنم چون مرحوم صاحب وسائل یک عبارت کما یأتی داشت که دیروز عرض کردم که هنوز هم نفهمیدیم این کما یأتی ایشان به کجا می خورد چون واضح نبود این کما یأتی ایشان به کجا می خورد و بعید هم هست درست باشد چون دارد و رواه الشيخ بإسناده عن علی ابن ابراهیم، یک توضیحی عرض می کنم، کما یأتی، عرض کردم تا آن جایی که من خودم مراجعه کردم در وسائل، یک بار این حدیث را آورده، کما یأتی ندارد، عرض کنم که مگر این که مراد ایشان از کما یأتی در خود حکم مسئله باشد نه روایت، چون که در این بابی را که دیروز خواندم باب ۲۵ ابواب کیفیت الحکم بود، در این چاپ جلد ۱۸ دارم صحبتش شد در صفحه ۲۴۵ از همین چاپ، چاپ مرحوم ربانی، باب ۱۷ از ابواب شهادت، آن یکی کیفیت الحکم بود این ابواب الشهادت است، عنوان بابی که قرار داده صاحب وسائل این جاست باب جواز البناء فی الشهادة علی استصحاب بقاء الملك و عدم المشاركة فی الميراث که مثل بحث قبلی عرض کردم چند تا عنوان است، چند تا حکم است و الشهادة بالعلم، و نفيه و الحلف علیهما، و الشهادة بملکية صاحب الید، روشن شد؟ باب ۱۷ ابواب الشهادت که بعد ایشان حالا بعد چون یک عده فروعی و مطالبی را مرحوم نائینی مطرح کرده آن جا من این ها را توضیح بیشتری عرض می کنم. آن وقت در این جا ایشان دارد اما در این جا این روایت حفص ابن غیاث را ایشان نیاورده، شاید مراد ایشان و کما یأتی مرادش این است که یک چیزی از عبارت صاحب وسائل افتاده باشد یعنی ما باز دو مرتبه، حالا من روایتش را هم نمی خوانم چون الان مربوط به مانحن فیه نیست، این برای کما یأتی که در ابواب کیفیت الحکم بود که دیروز گفتیم که ایشان در همین باب ۲۵ ابواب کیفیت الحکم صفحه ۲۱۵ از این ۱۸ جلدی ها، و رواه الشيخ بإسناده عن علی ابن ابراهیم مثله کما یأتی، به نظرم این کما یأتی شاید یک چیزی از آن افتاده، حالا می گویند در همین چاپ جدید هم همین طور است، به نظر من افتاده و مثلاً یاتی ایضاً ما یدل علی این مطلب، این طوری می خواسته بگوید لکن روایت علی ابن ابراهیم به قول ایشان یک بار نقل کرده، دو بار نقل نکرده کما یأتی بگوید.

به هر حال عرض کردیم یک روایت واحده ای است

پرسش: یک کلید واژه از آن روایت می فرمایید که ببینیم جای دیگر هست یا نه

آیت الله مددی: دیروز نگاه کردند یک بار بود، این روایت حفص ابن غیاث، لو لم یجز هذا لم یقم للمسلمین سوق، البته در کتاب شیخ لم یقم یک جور دیگر است.

این راجع به این مطلب و توضیح عبارت صاحب وسائل، عرض کردیم آن چه که ایشان در این باب نقل کردند سه تا حدیث است که یکی اولش به نظر ما ربطی به باب ندارد که دیروز توضیحاتش گذشت، حدیث سومش هم راجع به قضیه فدک است و مناقشاتی که حضرت امیر سلام الله علیه و بعد هم حضرت زهرا با آن اولی داشتند راجع به قصه فدک که آن هم خیلی نکات خاص خودش را دارد، عرض کردیم فعلا متعرضش نمی شویم، فقط توش دارد که کسی که ید داشته باشد دیگر از او بینه مطالبه نمی کنند، از این جهت عمده روایتی که در باب قاعده ید است که تقریبا می شود روایت اساسی است همین روایت حفص ابن غیاث است که از علمای عامه بوده بلکه از قضات و بزرگان علمای عامه است، آن از امام نقل می کند که امام فرمودند اگر در دستش باشد شهادت هم می توانی بدهی، این است، بعد هم فرمودند لو لم یجز هذا لقام یا ما قامت یا لم یقم یا لم تقم للمسلمین سوق، سوق مونث هم استعمال می شود، لما قامت للمسلمین سوق، این هم داریم، دقت فرمودید! این عمده روایتی که ما الان داریم این است، دیروز توضیحات کافی عرض کردیم که حفص ابن غیاث از بزرگان علمای اهل سنت است و شخصیت اجتماعی معروفی در کوفه بوده، ایشان بعد ها قاضی می شود در زمان هارون ابتدائا، در بخش شرقی بغداد و بعد در کوفه و خیلی هم برایش حرف زدند که چرا چون شانش این قدر بود که قبول نمی کردند قاضی بشود و عرض کردیم ایشان نقل شده من حیث المجموع یک نوشتاری، عرض کردم له کتاب مراد این ها کتاب مصطلح ما نیست، مراد نوشتار است یعنی رفته خدمت امام صادق سلام الله علیه سوال کرده، یا از حضرت مطلبی شنیده و این ها را ضبط کرده به صورت نوشتار و این نوشتار را به بعدی داده، این ها را اصطلاحا کتاب می گویند، ما عرض کردیم نحوه تشکیل فهرست این جوری بود، مراد از فهرستی که مرحوم نجاشی یا شیخ دارد مراد این است، اول مطلب به صورت نوشتاری بوده نوشتار را به کس دیگر داده، او به کس دیگر داده، بعد مرحوم نجاشی طریق را به این نوشتار نوشته شده فهرست و اما در باب رجال لازم نبود،

ممکن بود نوشتار باشد اما گاهی فقط تحدیث بود، شفاهی مطلبی می گفت، او به کس دیگری شفاهی می گفت، این رجال شد، فرق بین رجال و فهرست هم از این جهت است، کیفیت تشکیل رجال یک جور بود، کیفیت تشکیل فهرست جور دیگری بود و طبیعتاً ما کراراً عرض کردیم از فوائد بسیار مهم، الان که مباحث رجالی ما قابل توسعه است، چرا؟ چون هی مثلاً حدیث پیدا می کنیم، نسخه خطی پیدا می کنیم، توش اسمای افرادی هست که تا حالا ذکر نشده، ما همه این ها را در رجال می آوریم اما فهرست محدودیت دارد چون فهرست باید طریق ما به کتاب باشد، این محدودیت دارد، آن چه که در فهارس قدمای اصحاب آمده مصدرش دو چیز بوده: یکی اجازات بوده یکی فهارس بوده، اجازات مثلاً مرحوم شیخ مفید در شرح حالش ندارد ایشان فهرست داشته اما هم نجاشی هم مرحوم شیخ طوسی از ایشان نقل می کنند، عادتاً اجازه بوده، عادتاً به صورت اجازه بوده و هکذا، دیگر حالا نمی خواهد بقیه اش را اسم ببرم اما عده ای را نقل کردند مثل صدوق فهرست داشته، مثل ابن الولید فهرست داشته، ابن بطه فهرست داشته، عرض کردم بین مابین زمان امام صادق تا سال های ۳۲۰، این فتره زمانی را ۱۶۰، ۱۷۰ سال در نظر بگیرید، وضع تولد کوفه که محل تولد حدیث است، اصلاً محل تولید علم معارف دینی ما کلاً در حدیث در کوفه است، محل صدورش در مدینه است، محل تدوینش در کوفه است بعد ها که آمدند صحبت کردند مسائلی مثل رجال و فهرست در کوفه هم بود اما زیاد نبود، بیشترین بخشی که ما فهرست داریم از کوفه خارج می شویم به طرف قم، از حدود سال ۲۰۰ که میراث های اصحاب ما از کوفه و عراق به طور کلی با انواع مختلفش آمد به قم، قمی ها روی کتاب ها کار کردند، آن نسخه ها، در کوفه چنین نیازی نبود، اولاً در کوفه شیعه زیاد بود، کتاب ها زیاد بودند، خود مولفین گاهی آن جا بودند، شیعیانی که حج عمره می رفتند، اگر چیزی معارض بود سوال می کردند اما این امکانات در قم نبود، مولفین در قم نبودند، آن کثرت تالیف در قم نبود، آن مراجعات این طوری در قم نبود لذا در قم آمدند روی نسخه ها کار کردند، و انصافاً خیلی زحمت کشیدند، عرض کردم کراراً انصافاً قمی ها بزرگان قم در مسائل شناخت نسخ خیلی کار کردند، این شد فهرست، البته ما به طور کلی مثل هر علمی دیگر، در قم فهرست ضعیف هم داریم مثل فهرست ابن بطه، به قول نجاشی فهرستی است که اغلاطٌ کثیره، البته شیخ زیاد از این فهرست نقل می کند و فهرست های بسیار دقیقی هم داریم مثل فهرست ابن الولید، فوق العاده

دقیق. فهرست ابن قولویه داریم، فهرست صدوق داریم، فهرست ابن الولید داریم، احتمالا چیزی شبیه فهرست مال سعد ابن عبد الله داریم و اِلٰی آخر، حالا دیگر من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم، آن وقت این از کوفه حساب بکنید تا قم، از قم حساب بکنید تا ماوراء النهر یعنی کش و سمرقند، یعنی بعد از هامون دریا، بعد از سیحون و جیحون که خوارزم و ماوراء النهر می گفتند که مثلا بخاری که امام اهل حدیث هست پیش اهل سنت، ایشان از بخاراست که ماوراء النهر است، در آن جا هم بین اصحاب ما رجال جا افتاد، این دو تا را با همدیگر اشتباه نشود چون ندیدم کسی متعرض شده باشد عرض کردیم، مثلا رجال کشی در آن جا نوشته، رجال عیاشی در آن جا نوشته شده، نصر ابن صباح رجال دارد در آن جا، جبرئیل ابن احمد فاریابی رجال دارد، همه مال آن مناطق اند، در خود کوفه یک مقدار پریشان است، خیلی روشن نیست و کسانی که متصدی رجال یا فهرست شدند بیشترشان از غیر ما هستند مثلا اولین کتاب رجالی که ما رسما داریم عرض کردیم کرارا عبد الله ابن جبلة در زمان حضرت جواد وفاتش است، ۲۱۹، ایشان واقفی است، یکی از رجال های نسبتا مهم ابن فضال پسر علی ابن حسن، ایشان فطحی است، علی ای حال دیگر وارد این بحث نمی خواهم بشوم چون سابقا توضیحاتش را عرض کردیم. این بحث نکته ای است که در جهات رجالی و فهرستی و کیفیت وصول این، کتاب حفص ابن غیاث نوشتار بوده، ایشان سنی است و چون حفص ابن غیاث تولدش را در ۱۱۷، اهل سنت نوشتند، ما نداریم، ما وفاتش را نجاشی دارد ۱۹۴، البته آن ها ۱۹۵ هم گفتند، ۱۹۶ هم گفتند، ۱۹۴ هم گفتند، نجاشی رحمه الله ۱۹۴ وفات ایشان نوشته، تولد ایشان ننوشته، تولد ایشان در کتب اهل سنت ۱۱۷ است پس بنابراین در زمان وفات امام صادق صلوات الله و سلامه علیه عمر ایشان ۳۱ سال بوده و چون ایشان رسما به عنوان قاضی و قاضی برتر، شبیه البته ایشان قاضی القضاات نبود لکن نزدیک به آن است چون قاضی القضاات ابویوسف بوده، ایشان چون قاضی نصف بغداد بود، چون بغداد شرقی و غربی است، به اصطلاح دو طرف دجله، بخش شرقی بغداد را ایشان قاضی بوده این تقریبا شبیه رتبه قاضی القضاات است لکن این زمان هارون است که زمان موسی ابن جعفر سلام الله علیه است و ایشان زمان حضرت رضا را هم درک کرده، گفته شده بعضی روایات هم از موسی ابن جعفر هست اما از حضرت رضا ایشان روایت ندارد، شاید زمان قضاوتش بوده، قاضی بوده، قاضی القضاات بوده یا می ترسیده یا جهات دیگری از حضرت نقل نکرده،

از امام صادق ۱۷۰ تا حدیث نقل کرده و توسط پسر ایشان بیشتر به ما رسیده، عمر ابن حفص، شیخ از پسر دیگر ایشان به نام محمد ابن حفص نام می برد، محمد ابن حفص در کتب سنی ها نیامده لکن نسخه ای که پیش اصحاب ما نسبتا، البته عمر ابن حفص هم روایتش هست، نسخه ای که نسبتا معروف بوده نسخه ای بوده که سلیمان ابن داوود منقری بصری آورده و اهل قم این نسخه را از ایشان گرفتند، ایشان چون از محدثین معروف اهل سنت است سلیمان ابن داوود منقری شاذکونی، تصحیح کردند به فتح ذال، قاعدتا باید به سکون باشد. شادگون لباس های، شادگون وصف است، عنوان نیست، چیزی که منشا شادی است، رنگ های شاد، لباس هایی بوده که مثلا رنگ های قشنگی داشته یا پررنگ بوده و براق بوده پدر ایشان تاجر این جور لباس ها بوده لذا این را شاذکونی گفتند روی این جهت، اسم محله ای نیست، اسم عشیره ای نیست، اسم شغل است و چون اسم شغل است و خودش هم شغلش این نیست همین طور که مرحوم صدوق نوشته یعرب بابن شاذکونی، این درست است، باید بگوییم ابن شاذکونی، اگر عشیره باشد یا محله باشد یا شهر باشد اشکال ندارد می شود به پدر و پسر نسبت داد اما اگر شغل باشد خودش وقتی تاجر نبوده به اصطلاح فارسی می گوئیم تاجر زاده، دیگر نمی گوئیم فلانی تاجر است چون خودش تاجر نبوده، پدرش تاجر بوده، در کتاب نجاشی و شیخ شاذکونی آمده، آقایان ما مثل آقای خوئی و مرحوم قاموس و دیگران گفتند اشکال ندارد پدر و پسر هر دو می شود نسبت داد، قاعدتا اشکال دارد، این طور نیست که می گویند اشکال نداشته باشد، چون شغل است، دقت بکنید، اگر شغل نبود بله اشکال نداشت، وقتی شغل این شخص این نیست معنا ندارد بهش نسبت داده باشد، فروشنده لباس های شاد، این خودش نبوده، تاجر لباس های شاد نبوده، تاجر زاده بود، دیگر معنا ندارد، همین که در کتاب صدوق آمده در مشیخه، و یعرب بابن شاذکونی، این طبق قاعده است، حالا ممکن است مجازا، نمی خواهم بگویم محال است یا خلاف عقل است لکن طبق قاعده باید این جور بگویند ابن الشاذکونی، علی ای حال کیف ما کان مرحوم نجاشی متعرض است، چون بحث ما الان اصول است لکن چون گفتیم بعضی از نکاتی که در رجال خیلی ظریف است متعرض بشویم جایی گفته نشده، مرحوم نجاشی در باره ایشان این طور دارد، اولاً گفته شاذکونی که این یک اشکال، باید می گفت ابن الشاذکونی، حق با صدوق است، بعد هم گفته لیس بالمتحقق بنا، یعنی حقیقتا از ما، تحقیقا از ما نیست، مرحوم آقای تستری روی

عبارت نجاشی یک مقدار کار کردند، آقای خوئی کار نکرده، قاموس را نگاه بفرمایید، آقای تستری هم قبول کرده اما انصافا این عبارت هم اشکال دارد. چون متحقق را جایی بکار می برند که شبهه باشد، حقیقتا از ما نیست یعنی شبهه باشد، تصادفا درباره این شاذکونی اصلا شبهه تشیع نیست، هیچ کسی از اهل سنت حتی اصطلاحی دارند در سابق شیعی معتدل، شیعه غالی دارند، رافضی دارند، رافضی شیعه غالی است به قول خودشان، هیچ تشیع عادی هم به ایشان نسبت داده نشده مگر این که بگوییم نجاشی زمان ایشان، زمان نجاشی در بغداد شاید بعضی از سنی ها گفتند ایشان روح تشیع داشته، به هر حال خلاف ظاهر است، انصافا فعلا در مصادری که چون شخص مشهوری بوده، حدیث زیاد شنیده، اصولا در میان اهل سنت در قرن سوم چند نفر را به عنوان ائمه حدیث و این که خیلی حدیث و این را در عدادی مثل احمد ابن حنبل، احمد ابن حنبل ۲۴۱ وفاتش است، این ۲۳۴ وفاتش است، هفت سال قبل از ابن حنبل و تعبیر این که این احفظ از احمد است، حفیظ است لکن در عین حال هم تضعیفش کردند به شدت، حتی از بخاری نقل شده اضعف من کل ضعیف، از هر ضعیفی هم ضعیف تر، حتی نسبت وضع بهش داده شده، خیلی هم عجیب است، ما هر چه فکر می کنیم یک شخصی که این قدر مکرر حدیث باشد، این قدر روایت نقل بکند چطور جعل می کند ما نمی فهمیم و چطور در بغداد آن، البته ایشان بعد تحدیث مهمش در اصفهان است، ایشان می آید در اصفهان و گفته شده آخرش هم در اصفهان مرده، و گفته شده نه برگشته بصره مرده، به هر حال در اصفهان است و در اصفهان که بوده این شخصی که اسمش در این جا هست قاسم ابن یحیی که قاسم ابن محمد باشد الملقب بکاسولا، ایشان رفته اصفهان احادیث ایشان را آورده به قم، دقت کردید؟ که من جمله مرحوم ابراهیم ابن هاشم از ایشان گرفته، و درست هم هست این سند از نظر تاریخی وضع تاریخش کاملا واضح است، فقط نمی دانیم از کتاب های ایشان است یا از کتاب حفص ابن غیاث است، به احتمال قوی حفص، به هر حال مرحوم نجاشی اولاً دارد شاذکونی که این خودش یک اشکال دارد، باید می گفت ابن الشاذکونی، دوم گفته لیس بالمتحقق بنا، هیچ شبهه ای درش نیست، من نمی فهمم، مخصوصا بهش نسبت داده شده که شرب نبیذ هم می کرده، به قول سمعانی اتهم بشرب النبیز و غیره، که دیگر غیره را نمی خواهم اسم ببرم، البته ایشان به همین کلمه اکتفا کرده، غرض به یک اعمال دیگری هم ایشان متهم بوده، اصلا ربطی به تشیع، من تعجب می کنم چطور

نجاشی تعبیر می کند لیس بالمتحقق بنا، اصلا شبهه ای درش نیست که از ما نیست، هیچ جایی شبهه ای، هیچ کسی ادعایی، توهمی، احتمالی مثل خطیب بغداد مفصل متعرض احوالش شد، هیچ از هیچ کسی نقل کرده شبهه تشیع در او باشد.

پرسش: این سند الان چه می شود؟ الان سند صحیح می شود؟ موثق می شود

آیت الله مددی: این همین بحثی است که کرارا گفتیم، می گویند چون بزرگان قدمای قم روی این اعتماد کردند قبولش می کنیم، همان جبران، این جابریت مال این است، این مصداق بارز جابریت، حدیث ضعیف است لکن کلینی اول قرن چهارم قبول کرده آورده، صدوق آخر قرن چهارم قبول کرده، شیخ طوسی هم قرن پنجم، همه اصحاب هم فیما بعد آوردند، فتوا هم بهش دادند، این همان جابریت، لذا ما همیشه عرض کردیم این بحث جابریت را به عنوان کلی مطرح نکنید، این موردی باید حساب بشود، انصافا در این جابریت حرف خوبی است چون واقعا اصحاب بهش اعتماد کردند با این ضعفی که ما برایتان عرض کردیم، اصحاب روی این نسخه اعتماد کردند، علی ای حال من چون آقای چیز هم، بعد مرحوم نجاشی دارد غیر آنه یروی عن جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر ابن محمد، اصلا عبارت عجیب و غریب است، خیلی عبارت عجیب و غریب است، یروی من اصحاب جعفر ابن محمد، جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر ابن محمد، آقای تستری هم اجمالا اشکال می کند، من که اصلا احتمال می دهم این عبارت غلط چاپ شده، غلط نوشته شده چون نسخی که من از نجاشی دیدم، چند تایی که دیدم همه همین طورند، اصلا اولاً این سلیمان از سنی های اصحاب امام صادق است، از آن ها نقل می کند مثلاً حفص ابن غیاث از اصحاب جعفر ابن محمد است لکن سنی است، از عبدالرزاق ابن حمام نقل می کند که آن هم سنی است، مقداری که ایشان نقل می کند سنی های اصحاب امام صادق اند، بله ایشان از ابی بصیر نقل می کند من هم فکر می کنم حق با مرحوم آقای تستری است، می گوید معلوم نیست این شخص باشد، راست است معلوم نیست این شخص باشد و یکی هم علی ابن حمزة، به استثنای این ده نفر بقیه شان سنی اند اصلاً، لذا من این بحث را این جا گفتم با این که بحث اصول است من فکر می کنم چون تا حالا کسی نگفته، من فکر می کنم این طوری بوده روی عن جماعة من غیر اصحابنا، این غیر این جا جایش بوده، جابجا شده، غیر آنه روی عن جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر ابن محمد، اینی که در نجاشی چاپ شده، در همین نسخه مصحح هم

همین طور چاپ شده، نسخ دیگر هم که دیدم همین طور است، همه نسخ را ندیدم، این چند تایی که دیدم، به نظر من می آید چون تمام این نکته را امروز برای این مطلب گفتیم، به نظر من می آید عبارت نجاشی این جا اصلا غلط نوشته شده، روی یا و روی، حالا به ضوابط روی شاید بهتر باشد بدون واو، حالا وارد آن بحث نمی شویم چون عبارت نجاشی خیلی دقیق است، فوق العاده، و روی من جماعة عن جماعة من غیر اصحابنا من اصحاب جعفر ابن محمد، عبارت باید این جور باشد، این عبارت این کلمه غیر، غیر آنه روی عن جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر ابن محمد، اصلا عجیب غریب است، اصلا عبارتش خیلی عجیب غریب است، آنی که من به ذهنم رسیده، دیگر بالاخره ذهن خودمان حالا، گفت و (مبهم ۴۵:۳۱) عین الیقین، از باب حدس و گمان به نظرم کلمه غیر جابجا شده، و روی یا روی عن جماعة من غیر اصحابنا، لکن من اصحاب جعفر ابن محمد، مثل همین حفص ابن غیاث، راست است، که شیعه نیستند اما این ها همه از امام صادق نقل کردند و این مطلب اگر باشد دیگر ابهام به کلام نجاشی وارد نمی شود، غرض این مطلب اول که ایشان شادکونی گفته که به نظر ما اشکال دارد، ابن الشادکونی باید می گفت، دوش لیس بالمتحقق بنا که قطعا از ما نیست، نه این که متحقق، لیس منا باید می گفت نه لیس بالمتحقق، سوم این مطلبی که ایشان فرموده جماعة اصحابنا این انصافا به نظر ما غلط است عبارت و درست نیست، احتمالا غیر جابجا شده . بعد هم در آخر می گوید و کان ثقة، این هم خیلی بعید است، عجیب است چون این شخصی است که از اهل سنت ندیدم کسی او را توثیق بکند، و عرض کردم مثلا در صحاح اهل سنت ما حتی مثل ابن ماجه داریم که خیلی ضعیف است، حتی بعضی ها می گفتند ابن ماجه جز صحاح نیست، هیچ کس از صحاح ست از ایشان حدیث نقل نکرده، از صحاح ست حتی ضعافشان هم از ایشان حدیث نقل نکردند و یک نکته ای که خیلی عده ای از متاخرین اصحاب ما اصرار دارند که اگر نجاشی در مورد شخصی گفت ثقة، یعنی امامی است، خب این که واضح است این جا امامی هم نیست گفته ثقة، این یکی از موارد نقض است، غیر این ها هم دارد، این هم غرض یادداشت من در حاشیه کتاب، اینی که می گویند اگر نجاشی راجع به کسی گفت ثقة یعنی امامی است این قطعا امامی نیست، قطعا عامی است و درباره اش هم گفت کان ثقة، غرض این مطلب ایشان هم خیلی سنگین است. این به چند جهت سنگینی دارد، یک جهتش که از نظر علمی واقعا ما بتوانیم اثبات بکنیم شخصی هم دارای افعال قبیح

.....

بوده هم او را ثقه بدانیم و نکته دیگر عرض کردم کرارا این مشکل ما این جا نیست، من این را می گویم، این مشکلی است که ما با دنیای اهل سنت داریم سر این هاست، افرادی که آن ها بالاتفاق ضعیف می دانند و مثل نجاشی آمده گفته ثقه، غیر از این هم داریم، نمی خواهم وارد بشوم، برای مواردی از این قبیل هم باید یک حلی بشود، من دیروز اشاره ای کردم نمی دانم ملتفت شدید یا نه، اشاره ما این بود که احتمالا و العلم عند الله ثقه در این چیزهایی که از اصحاب امام صادق نقل کرده یعنی اصلا این کتاب حفص ابن غیاث درست است، کان ثقه نه امامی یعنی آن چه که از نسخه حفص ابن غیاث نقل کرده قابل اعتماد است، اگر یاد مبارکتان باشد کرارا گفتم چون این تعبیر مختص خودم است باز دو مرتبه می گویم عرض کردم این توثیق فهرستی است نه رجالی، البته عرض کردیم این اصطلاح اولاً نیامده کسی هم تا حالا احتمال نداده، نداشتیم از کسی، توثیف رجالی توثیق شخص است، توثیق فهرستی توثیق مصدرش است، کتابش است و کان ثقه یعنی اگر از حفص ابن غیاث نقل می کند و حفص ابن غیاث یک کتابی دارد ۱۷۰ حدیث، نجاشی می گوید کتابش ۱۷۰ حدیث از امام صادق است، این نسخه ای که نقل کرده درست است، آن وقت توثیق فهرستی لازم نیست ثقه مصطلح باشد، چرا؟ چون می گوید این کتاب درست است، کتاب نسخ دیگر هم دارد خب مقابله می کنند با نسخ دیگر، سر این که توثیق فهرستی حسابش با توثیق رجالی فرق می کند، چرا؟ چون در توثیق فهرستی می شود مطلب را نگاه کرد، خب کار ندارد، کتاب حفص ابن غیاث چند تا نسخه داشته، مقابله نسخ می کنند، نجاشی می گوید این چه که از کتاب حفص ابن غیاث نقل کرده قابل اعتماد است، علی ای حال ما با اتعاب نفس هم سعیمان این است که این حدیث را الان سر و سامان بدهیم، این حدیث خرابی دارد دیگر، خود قاسم ابن محمد ملقب بکاسولا تضعیف شده در بین اصحاب ما، این آقای سلیمان ابن داوود تضعیف نشده، توثیق شده، اما انصافا خیلی وضع به هم پاشیده ای دارد، لکن عرض کردیم این ها بر می گردد به این که این نسخه قابل اعتماد بوده و انصافا عرض کردیم ما یک تنقیح کلی در حدیث داریم این ضوابط را فراموش نفرمایید، اول قرن چهارم که منعکس شد در آثار مرحوم شیخ کلینی، و در آثار مرحوم ابن الولید رحمه الله، دو تا معاصرند تقریباً، این دو تا هر دو بزرگان فن اند و هر دو در قم بودند، حالا مرحوم کلینی گفتند در ری بوده یا حکم قم دارد، علی ای حال و هر دو فوق العاده اند، هر دو جلیل القدرند، هر دو کتاب شناس

.....

اند، هر دو نسخه شناس اند، هر دو فقیه بزرگوارند یعنی انصافا جلیل القدرند و احتمالا این حدیث را هر دو قبول کردند، این خیلی مهم است، چون بین این دو تا هم اختلاف است، ابن الولید آثار علمیش فعلا به ما نرسیده، اما چیزی که از ابن الولید به ما رسیده عمل صدوق است، حالا احتمال می دهم این کتاب را هم، سلیمان ابن داوود را هم از راه ابن الولید، این طریق صدوق را به سلیمان ابن داوود یک دفعه دیگر ببینید، ببینید چه کسی هست، علی ای حال چون صدوق قبول کرده عادتاً ابن الولید قبول کرده، و صدوق هم این روایت را آورده، شیخ طوسی هم این روایت را آورده، بعد ها هم اصحاب عمل کردند، عرض کردم بعد از قرن هشتم یعنی بعد از زمان علامه که این قواعد را آورد روی قواعد علامه حدیث ضعیف شد، و إلا قبل از علامه بهش

پرسش: این حفص سلیمان از راه پدرش بوده

آیت الله مددی: پدرش نه

علی ای حال به ذهن می آید، این جا که سلیمان ابن داوود است، حفص نیست

پرسش: هر دو طریق

آیت الله مددی: از طریق پدرش است باشد

بله اگر از طریق پدرش باشد چون ابن الولید با پدرش در یک رتبه اند، عرض کنم خدمت بزرگوارتان که پس بنابراین از قرن هشتم این مطلب مطرح شد که حدیث ضعیف است تا قرن هشتم و لذا بعد از این که مطرح شد که حدیث ضعیف است بزرگانی مثل شهید اول ابتدئا، تقریبا بیشترش شهید ثانی، بزرگان دیگر اصحاب ما به عنوان این که عمل اصحاب جابر است، این بحث جابریّت بعد از قرن هشتم مطرح شد پس تا قبل از قرن هشتم و قبل از تربیعی که مرحوم علامه ذکر فرمودند حدیث قابل قبول است، مخصوصا که حدیث یک نکته اجتماعی هم داشت، لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق، لما قامت للمسلمین سوق، یعنی یک نکته ارتکازی است، این راجع به این حدیث حفص ابن غیاث که دلیل عمده برای قاعده ید است، دیگر چون وقت ما تمام شد فردا متن حدیث را، نکته فنی

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۳۹۷/۱۱/۷

موضوع: خاتمه بحث استصحاب، مطلب چهارم، قاعده ید

صفحه ۱۴

جلسه: ۷۷

.....
را که آیا از حدیث اماریت ید در می آید، خود من معتقدم اصل محرز است، یا اصل غیر محرز در بیاید یا اصل محرز، کیفیت

استظهارش فردا إن شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين